

فهرست مطالب

۱۱	 پیشگفتار مترجم
۱۵	 پیشگفتار
۳۷	 فصل اول: تصویر جهان
۴۴	 اقلیم‌های اسطوره‌ای زمین
۴۵	 گردش اجرام آسمانی
۴۷	 روزنه‌های روشنائی
۴۹	 فصل دوم: سرزمین‌ها و اقوام
۵۳	 مردمان و آفریدگان سرزمین‌های گوناگون
۵۹	 فصل سوم: کلان‌کیهان کبیر - خردکیهان
۶۲	 تن مردمان بسان گیتی
۶۷	 آفرینش از تن خداوند
۶۸	 آفرینش گیتی
۷۱	 از بندهش
۸۰	 درباره آفرینش تن‌مند
۸۴	 کشتن گاو نخستین و مرد نخستین
۸۶	 تاختن اهریمن بر گاو نخستین و مرد نخستین

۸۷	 کشتن مرد نخستین
۸۸	 پیدایش نخستین جفت مردمان
۸۹	 ده گونهٔ مردمان
۹۱	 فصل چهارم: مذهب زروانی
۹۶	 ایسیده و اُسیریده
۹۸	 خدای زمان و اسطورهٔ او
۹۹	 مجادلهٔ مسیحیان و مغان بر سر دین زروانی
۱۰۲	 آمیختن روان پاک و روان پلید
۱۰۶	 جیه (هوره) دیوسان و گمراهی از سوی زنان
۱۰۷	 گمراهی از سوی زنان
۱۰۷	 فرجامین پیکار
۱۰۹	 تقدیرباوری و تردیدها
۱۱۰	 پیشگفتار برزویه طیب بر کلیله و دمنه
۱۱۹	 تقدیرباوری در ادبیات حماسی
۱۱۹	 فصل پنجم: نیایشگاه
۱۲۱	 خدایان کارکرد نخستین: اهورامزدا
۱۲۷	 خدایان کارکرد نخستین؛ مهر
۱۴۰	 خدایان کارکرد دوم: وای
۱۴۷	 خدایان کارکرد سوم: آناهیتا
۱۵۱	 فصل ششم: زرتشت
۱۹۳	 فصل هفتم: فرجام‌شناسی
۱۹۵	 فرجام زمان و رهایی بخش بر پایهٔ نوشته‌های اوستایی
۱۹۸	 فرجام‌شناسی ویژه و منحصر به فرد اوستا
۲۰۰	 سرنوشت پرهیزگاران پس از مرگ
۲۰۶	 اندیشه‌های مربوط به گذرگاه دادگری
۲۰۷	 پل چینود و روان درگذشتگان

۲۱۱	آموزه‌های رستاخیزباور.....
۲۱۴	زرتشت دین را می‌پذیرد.....
۲۲۵	فرارسیدن آشکاری چه زمان به درازا می‌کشد؟.....
۲۲۶	فرجام زمان.....
۲۲۸	فرجامین نبردها و فرمانروایی هزارساله.....
۲۲۹	دیدگاه‌های تاریخی دربارهٔ رستاخیز بر مبنای بُندهش.....
۲۴۰	دربارهٔ آن پلیدیها که در هزاره‌های گوناگون بر ایران‌شهر بود.....
۲۴۷	رستاخیز تن.....
۲۴۸	رستاخیز و تن پسین.....
۲۵۴	باورهای فرجام‌شناختی ایرانی در فراسوی مرزهای ایران.....
۲۵۶	فرجام‌شناختی ایرانی مکاشفات هیشتاسپ.....
۲۵۸	میلاد رهایی‌بخش.....
۲۶۰	ستاره‌ای در خاور و زاده شدن رهایی‌بخش.....
۲۶۳	سفری به بهشت و دوزخ.....
۲۶۴	ارداویراف برگزیده می‌شود و روانش بر آسمان می‌رود.....
۲۶۷	سفر ارداویراف به جهان دیگر.....
۲۷۲	رود اشک.....
۲۷۲	سفر ارداویراف به دوزخ.....
۲۷۵	فصل هشتم: سیاست دینی.....
۲۷۷	اصلِ شکیبایی سیاست دینی هخامنشیان.....
۲۷۸	فرمان کوروش و داریوش.....
۲۸۰	فرمان شاهنشاه کوروش اول به گاداتاس.....
۲۸۱	اصلِ ناشکیبایی سیاست دینی عصر ساسانی.....
۲۸۳	فصل نهم: گنوسیسم ایرانی.....
۲۸۹	گنوسیسم ایرانی در عصر پارتها.....
۲۹۸	انسان و پادشاه نخستین: جم.....

۳۰۴	جم آن جایگاه گوناگون، ورا را بنا کرد
۳۰۳	پدر جم هوم را می آمیزد
۳۱۰	جم جهان شهریار
۳۱۱	جم سه بار فرّه تابناک را از دست می دهد
۳۱۲	گناه جم
۳۱۳	زن گرفتن جم
۳۱۵	سرنوشت جم
۳۱۵	فرمانروایی ضحاک
۳۱۷	فصل دهم: پادشاهی
۳۲۱	افسانه‌های پادشاهی عصر هخامنشی
۳۳۱	افسانه‌های پادشاهی عصر پارتها
۳۳۲	افسانه پادشاهی عصر ساسانی
۳۳۹	آئیننامه شاهی در عصر ساسانی
۳۳۹	فئودالیسم و اندیشه فئودال
	فصل یازدهم
۳۴۱	تاریخ دین زرتشتی
۳۴۴	پذیرفتن دین از کاوه وشتاسپ
۳۴۷	سرگذشت دین زرتشتی
۳۴۸	تاریخ‌نگاری عصر ساسانی
۳۵۱	منابع کتاب
۳۶۴	نمایه کتاب

پیشگفتار مترجم

کتابی که پیش رو دارید، دربرگیرنده آن مایه از عناصری است که دست به دست یکدیگر داده‌اند و به باورهای دینی ایرانیان در بلندای تاریخ پرفراز و فرودشان جان بخشیده‌اند.

آنجا که سخن از اقوام، ملت‌ها و سرزمین‌ها به میان می‌آید، به راستی یافتن مو به موی آنچه این پیکرها و اندرون‌ها را به هم پیوند داده و جان آنها را از گذارها و دالانها و عرصه‌های پرتلاطم تاریخ از دل بحرانشا و نبردها به جانب فرداهای تاریخ رانده، اگر نه ناممکن، اما کاری بس دشوار است.

آنچه جان ملت‌ها را می‌سازد، برآیند تمامی لحظه‌های شکیبایی و خروش آنان در برابر جهان است. طبیعت، حکومت‌ها و جنگ‌ها چه بر سر جهان‌نگشایی و سلطه‌جویی و خواه برخاسته از کشمکش‌های مذهبی و آیینی بی شک چونان سیلابی پیشگیری‌ناپذیر باورهای کهن را رفته و باورهایی نو و دیگرگونه را به جان آیندگان آن ملت‌ها تزریق کرده‌اند. آنچه از میان این طوفانها و سیلابهای عظیم جان به در برده و در هیئت میراث مکتوب گذشتگان برجای مانده، بسان آینه‌ای است که گذشته را پیش روی آیندگان عیان می‌نماید تاریخ‌ها و بازتابهای خویش را در آن بنگرند. این میراث مکتوب وقتی نخستین ریشه‌هایش در اساطیر جان گرفته باشند بی‌تردید باید در پی ژرفترین پرسش‌ها برای یافتن روشنترین پاسخ‌ها بود.

آن رنگ‌ها که در جهان پُر رمز و رازِ اساطیری نهفته است، نقابِ چهره خود را به آسانی بر انسان مدرن امروزی که از طبیعت راستین خود قرن‌ها و هزاره‌ها دور شده است، نمی‌گشاید. روایتی که خود از غربالِ اسطوره گذشته است چون پرده‌های جان، هزار تویی بی‌انتهاست و یافتنِ سر رشته‌هایش کاری بس نفسگیر. زایش اندیشه از دامنِ اسطوره از ورایِ جانِ مردمانی می‌آید که خود را مقهورِ تمامی نیروهای پیدا و پنهان طبیعت می‌شمارد و می‌کوشد با بستنِ هاله‌ای مقدس برگرداگرد تمامی نموده‌های جهان پیرامونش و با پرستش و ستایشِ آنچه در نظرش سهمگین، شکست‌ناپذیر یا برآورنده نیاز او به امنیتِ خاطر است، خود را با آن همساز کرده و بر ترس‌هایش فائق آید و یا پاسخی برای پرسش‌های خویش بیابد.

اما آنجا که پای تاریخ به میان می‌آید، سخن از آن است که: "آنچه بوده چگونه بوده است؟" و "از چه رو چنان شده؟" و "سرانجام به کجا رسیده است؟" و برای این منظور هیچ چیز به قدرِ شکافتنِ همان میراثِ مکتوبِ گره‌گشا نیست. مرز اسطوره و رخداد‌های تاریخی باریکتر از پوست و آمیختنِ این دو با یکدیگر در کتیبه‌ها و سنگ‌نبشته‌ها نشان می‌دهد که اسطوره همچون اثری است که مادر آن شناوریم و ریشه‌های باور ما تا ژرفای بی‌نهایت در این سپهر اسطوره‌ای پراکنده است.

این کتاب می‌کوشد با کنکاشی در متونِ بازمانده از دوران پیش از اسلام در ایران راهی به سوی نهادِ ایرانیان بجوید. کتاب را "جانمایه ایرانی" نامیده‌ام زیرا آن چیزی که امروز در جهانِ درونِ ایرانیان می‌گذرد هیچ‌گاه در طول تاریخ جدایِ از باورهای دینی نبوده است و چیزی که در مفهومِ "Geisteswelt" یعنی "جهانِ معنوی" نهفته است شاید از نگاه یک پژوهشگر غربی فاصله میان باورهای مذهبی و باورهای مبتنی بر خردورزی (جهان اندیشه) را نشان دهد، اما جانِ ایرانیان تا ژرفاهای دور آمیخته به عناصر معنوی است که در تمام مسیر تاریخ دیرینشان با آنان همراه بوده است. از این رو "جانمایه" را در اینجا هم به معنای "عصاره" و "چکیده" و هم به معنای آن "دَمِ حیاتبخشی" در نظر گرفته‌ام که در

بقای اندیشهٔ ایرانی نقش داشته‌اند و بی‌بودنِ پیدا و نهان آنها در تمامی این مسیر بلند شاید چشمه‌های این خردِ جوشان دیربازی پیش از این خشکیده بود. آن دَمِ حیاتی که در آنان دمیده شده و جزئی جدایی‌ناپذیر از ماهیتِ حیاتِ معنوی و اندیشهٔ آنان گشته است. حیاتی وابسته به ریشه‌هایی در دوردست‌های زمان.

شهناز نصراللهی

مهرماه - ۱۳۹۴

پیشگفتار

الف. تاریخ اندیشه ایرانی، آن گونه که از چکیده‌های آتی برگرفته از ادبیات دوران گذشته آشکار می‌شود، دستاورد اقوام و طوایفی است که حدود سال ۱۵۰۰ پیش از میلاد از شاخهٔ بزرگ هندوایرانی جدا شده و به صورتی قومی جدا یعنی قوم آریایی موجودیت تاریخی پیدا کرده است. این گسستگی عناصر قومی ایرانی و هندی را تا حد زیادی می‌توان به درستی تاریخ‌نگاری کرد، زیرا در زمانی که در خاور نزدیک، پادشاهی میتانی در حدود سال ۱۷۰۰ پیش از میلاد پایه‌گذاری شد، این جدایی هنوز صورت نگرفته بود. در نبردهای (ارابه‌ای) فتودالهای سرزمین میتانی به نامهای آریایی برمی‌خوریم، نامهایی که می‌توانند هم هندی و هم ایرانی باشند.

طوایف ایرانی خود گرچه می‌توانند به صورت یک قوم بررسی شوند، اما از لحاظ سیاسی هرگز موفق نخواهیم شد آنها را در ساختاری دولتی جمع کنیم زیرا فراگیرترین یکپارچگی سیاسی در زمان داریوش اول (حوالی سال ۵۰۰ میلاد) رُخ داده است.

با این همه گروه‌های زیر قابل تمایزند:

۱. اقوام شمالی ایران، شامل سکاها^۱، سرمت‌ها^۲ و آلانها^۳ که پیشتر در جنوب روسیه و قزاقستان — جایی که امروزه بازماندگان ایشان یعنی اُست‌ها^۴ را

1. skythen

2. sarmaten

3. Alanen

4. Osseten

می‌بینیم — زندگی می‌کردند.

۲. اقوام شرقی ایرانی، شامل اقوام مختلفی که حوالی دریای آرال می‌زیستند. زرتشت که پایه‌گذار شناخته شده‌ترین آئین ایرانی یعنی زرتشتی بود از میان این اقوام برخاست. آئینی که امروزه نیز هنوز چه در ایران و چه در هند زنده است و به نام پارسی‌گروی مشهور است. در زمانهای بعد اقوام سُغدی^۱، سکایی^۲ و خوارزمیان^۳ از لحاظ سیاسی و فرهنگی برجسته‌اند. پارتها^۴ که کارهای زیربنایی‌شان در نواحی غربی پابرجاست، از شرق ایران برخاستند. ۳. اقوام غربی ایرانی، شامل مادها^۵ در شمال غربی ایران و پارسها در جنوب غربی ایران، می‌توان فرض کرد که اقوام ماد و پارسی پیش از سال ۱۰۰۰ ق.م از نواحی قزاقستان به غرب ایران کوچ کرده و در همانجا ساکن شده‌اند.

زبانهایی که این اقوام بدانها سخن می‌گفتند را می‌توان بر اساس مناطق جغرافیایی محل سکونتشان دسته‌بندی کرد؛ در درون هر گروه نیز علاوه بر این باید قشر ایرانی باستان، ایرانی میانه و ایرانی نوینی را در تحول زبانی در نظر داشت، البته این سطوح در همه‌جا شناخته شده نیستند.

مهمترین زبانها و گویش‌ها بدین ترتیب‌اند:

اوستایی؛ یک زبان شرقی ایران باستان که زرتشت برای ابلاغ پیامهایش به کار می‌برد.

پارسی باستان؛ یک زبان شرقی ایران باستان که سنگ‌نبشته‌های شاهان ایران باستان به آن نوشته شده‌اند.

پهلوی؛ یک زبان غربی میانی ایرانی. در اینجا دو گویش قابل تشخیص‌اند: پهلوانیک؛ زبان شمال غربی که پارتها به کار می‌بردند و پارسیک که زبان جنوب غربی بوده و پادشاهان ساسانی استان پارس آن را به کار می‌برده‌اند، یکی از بازماندگان زبان پارسی باستان سنگ‌نبشته‌های هخامنشی.

1. Sogdisch

2. sakisch

3. warizmisch

4. Parther

5. Meder

سُغدی؛ زبان ایرانی غربی، میانه، بازمانده‌ای مستقیم از زبان اوستایی، که زبان سُغدیهای ساکن میان اکسوس^۱ و جاخارتس^۲ بود که به تدریج زبان ادبی از آن شکل گرفت.

اُستی؛ گویش‌های بازمانده نوین اقوام شمالی ایرانی در جنوب روسیه و قزاقستان، که در شکل باستانی خود تنها در قالب عناصر اسمی به حیات ادامه می‌دهند.

پارسی نوین؛ پارسی امروزی برگرفته از پارسیک، یک زبان ادبی صیقل یافته که در خود عناصری از گویش‌های مختلف ایرانی به‌خصوص پهلوانیک را جای داده است.

منابع ما برای تاریخ اندیشه ایرانی در روزگاران گذشته پیش از سلطه اسلام در اواسط قرن هفتم پس از میلاد اصولاً جوهره‌ای دینی دارند. در کنار آنها دیگر آثار خاص ادبی به‌ویژه سنگ‌نبشته‌های شاهی، ادبیات حکیمانه، ادبیات حماسی، رمانهای تاریخی و... نیز مورد توجه بوده‌اند.

جانمایه اندیشه ایرانی در موارد خاص تنها خارج از حیطه زبان ایرانی قابل فهم است و بایست به منابع غیرایرانی و پیش از هر چیز به آثار کلاسیک ارمنی، سوری و عربی اعتماد کنیم.

مهمترین منابع و مآخذ بومی به‌شرح زیر هستند:

اوستا، نوشته مقدس آئین زرتشتی که همچنان پابرجاست و همان‌گونه که اشاره شد، امروزه "پارسی‌گروی" خوانده می‌شود، زیرا که بیشترین طرفداران خود را در هند در میان به‌اصطلاح پارسیان دارد. اوستای امروزی تقریباً دربرگیرنده یک چهارم مجموعه اصلی است. اوستا شکل پیشرفته کلمه فارسی میانی اسپتاک^۳ (به معنای جدال‌آمیز: "دلیل" یا "فرمان" است. اوستای موجود شامل بخش‌های زیر است)

۱. یسنا: این واژه به معنای "پیشکش" و "ستایش" است. کتابی است شامل مجموعه متونی که مربوط به آئین‌های پرستش خداوند نزد زرتشتیان است. در یسنا سرود-آوازهای خود زرتشت، "آموزه‌های آهنگین" او که در هفده گاهان به گویشی کهن نوشته شده‌اند محور قرار گرفته‌اند.

۲. یشت‌ها^۱: آوازهای مراسم پیشکش، که برای ارج نهادن به خدایان گوناگون سروده شده‌اند.

شمار آنها به سی می‌رسد، اما بسیاری از آنها از میان رفته‌اند و تعداد اندکی از آنها سروده‌های اصیل کهن هستند. این کهن‌ترین سروده‌ها به یکی از زبانهای متفاوت با گویش‌های گاهان اما به همان اندازه کهن، نوشته شده‌اند. کهن‌ترین بخش‌های یشت‌ها به احتمال بسیار، قدیمی‌تر از گاهان و البته کاملاً مستقل از آنها و بیانگر محیطی متفاوت هستند.

۳. ویدوداد^۲: که غالباً و به اشتباه به صورت سنتی به نام "وندیداد" خوانده می‌شود. و در واقع مجموعه‌ای از دستورات دینی است. اما در این مجموعه اسطوره‌ها و افسانه‌های مهم باستانی نیز یافت می‌شوند.

بخش‌های گمشده اوستا را خوشبختانه تا حد زیادی می‌توان بازسازی کرد، زیرا نوشته‌های جدید زرتشتی در چکیده‌های متون اوستایی به زبان پهلوی (در اینجا بیشتر پارسیک مدّ نظر است) اشاره دارند و یا دست‌کم به آن رجوع کرده و آن را به کار برده‌اند.

این پهلوی-نوشته‌ها، غالباً بعدها-در قرن نهم پس از میلاد-به نگارش درآمده‌اند، اما بیشتر انگار اصلاح شده کتب قدیمی هستند و به هر حال همان گونه که گفته شد، عناصر اولیه بسیار قدیمی‌اند. این نوشته‌ها، که برای جانمایه اندیشه ایرانی اهمیت به‌سزایی دارند در نوشته حاضر به وفور مورد استفاده قرار می‌گیرند، از این رو در ادامه به مهمترینشان اشاره می‌کنیم:

۱. بنداهیشن^۱ (پایه ریزی آفرینش)، چکیده‌ای هستی‌شناختی است که به بخش‌های گمشده اوستا باز می‌گردد. بنداهیشن مربوط به میراث مکتوب آئین و اندیشه‌های زرتشت است، اما خواهیم دید که محتوای آن تنها در مقوله دین نمی‌گنجد و به عنوان مثال حتی جانورشناسی، گیاه‌شناسی، پزشکی، جغرافیا و چیزهایی از این دست را نیز شامل می‌شود.

۲. دینکرد^۲ ("کاردین") فرهنگنامه‌ای است با محتوایی درهم آمیخته. این نوشته به تفصیل به یادآوری و گزارش متون اوستایی گمشده می‌پردازد، اما متأسفانه به زبانی که با اطمینان اندکی می‌توان آن را ترجمه کرد. در کتاب هفتم می‌توان "افسانه‌های مهم زرتشت" را یافت، زندگینامه بزرگترین بنیانگذار دین را که پردازشی نثرگونه و ساسانی از متنی منظوم و در اصل اوستایی است.

۳. بهمن‌یشت، کتابی با پیشگویی‌های آخرالزمانی که آخرین بخش‌های آن از یک رساله گمشده اوستایی مایه گرفته و حال با تغییرات بنیادی در روزگار ساسانی پیش روی ماست.

۴. آیاتکار ژاماسپیک^۳، کتابی آخرالزمانی به فارسی میانه با بخش‌هایی اسطوره‌ای - جغرافیایی.

۵. مینوی خرد^۴ (جان خرد)، چکیده‌ای در پاسخ به پرسشی‌هایی پیرامون آموزه‌های زرتشتی.

۶. پندنامه (کتاب اندرزنامه زرتشت)، پرسشنامه‌ای مذهبی ساسانی، که در قالبی مختصر عقاید زرتشتی را ارائه می‌دهد.

۷. ارداویرازنامه^۵ کتابی است که درباره سفری به آسمان و دوزخ خبر می‌دهد که از جانب پرهیزگاری به نام ارداویراف صورت گرفته است. نوشته متعلق به زبان ساسانی است اما بسیاری از عناصر آن بی‌شک بسیار کهن‌ترند.

1. Bundahišn

2. Dēnkart

3. Ayātkār i Žāmāspik

4. Mēnōk i Xrat

5. Ardāi virāz Nāmak

۸. روایت پهلوی داستان دینی^۱ (روایتی به زبان پهلوی در باب دستورات دینی)، مجموعه‌ای از روایات گوناگون و نیز افسانه‌های اسطوره‌ای. علاوه بر این، مدارک غیردینی و نیز کتیبه‌هایی از نوع ادبی نیز چهره می‌نمایند.

۱. سنگ‌نبشته‌های شاهان هخامنشی، کهن‌ترین یادگاران زبان ایرانی در غرب که نه تنها از لحاظ تاریخ اندیشه حائز اهمیت‌اند نظیر کتیبه کوروش که به زبان بابلی نوین است.

۲. کتیبه‌های شاهان ساسانی که بخشی به یونانی و بخشی به پهلوانیک و پارسیک نوشته شده‌اند متأسفانه از لحاظ تاریخ اندیشه ارزش بسیار کمی دارند.

۳. کتیبه موبد بزرگ کرتیر^۲ که تأثیرگذارترین چهره سیاسی - مذهبی اوایل عهد ساسانی بود.

۴. ابیات کار زیران^۳ (کتاب خاطرات پسر زرار)، پردازشی ساسانی از متن اصلی شعری حماسی مربوط به پارتها، که درباره جنگ‌های مذهبی شرق ایران خبر می‌دهد.

۵. درخت آسوریک^۴ (درخت سوری آرامی) داستانی از نبردهای طبقاتی به سبک آشوری باستان که در اصل منظوم و پارتی بوده است و در زمان ساسانیان به نثر درآمده است.

۶. کارنامه اردشیر پاپکان^۵ (کارنامه بابک پسر اردشیر) ماجرای زندگی بنیانگذار سلسله ساسانیان اما به شکلی کاملاً افسانه‌ای که منبعی عالی برای نگرش ساسانی به شایستگی خاندان ساسانی است.

۷. کتابهای مختلف حکمت که غالباً عنوان اندرز یا «پند» را بر خود دارند.

1. Pahlavi Rivāyat zu Dēstān i Dēnik

2. Kartēr

3. Ayātkār i Zarīrān

4. Drakht i Asūrīk

5. Kārnamaki Artaxšēr Papakan

ادبیات نوین فارسی نیز بسیاری از این روایات را نجات بخشیده که جانمایه ایران پیش از اسلام را در خود حفظ کرده‌اند، در اینجا بیش از همه چند مورد مدّ نظرند:

۱. شاهنامه «کتاب شاه» اثر حماسه‌سرای بزرگ، فردوسی، که یادمانی شکوهمند از عظمت گذشته امپراتوری ساسانی است.

۲. ویس و رامین، حماسه‌ای عاشقانه پیرامون ماجراهای دودلباخته — ویس و رامین که ویراستی بسط یافته به فارسی نوین از داستانی حماسی در زبان پارتی است.

۳. فارسنامه ابن البلخی. این کتاب مربوط به قرن یازدهم، عناصری بسیار کهن و ارزشمند را در خود دارد. در زبان اُستی نوشته‌های فولکوریک و جالبی وجود دارند که اساسی‌ترین بینش‌های اقوام شمالی ایران را نمودار و گزارش‌های کلاسیک پیرامون سکاها، سرمت‌ها و آلانها را تأیید می‌کنند.

بیشتر یادآوری کردیم که منابع غیر ایرانی نیز عناصر ارزشمند و در خور عرضه‌ای دارند. در ذیل به منابعی به زبانهای یونانی، لاتین، ارمنی، سوری و عربی اشاره می‌کنیم:

ب) نخستین تعارضات به خاور نزدیک حوالی ۱۷۰۰ پیش از میلاد (با بالا مقایسه شود) میسر شدند. در روند تاریخی خرد ایرانی این نکته حائز اهمیت است که قراردادی که شاهنشاه هیتی^۱ سوپی لولیوما^۲ با متی‌وز^۳ پادشاه امپراتوری میتانی^۴ آن را منعقد ساخت نظام سه کارکردی آئین هندوایرانی را به روشنی آشکار می‌کند: در اینجا میترا نماینده کارکرد نخست، ایندرا^۵ نماینده کارکرد دوم و ناستیس^۶ به عنوان نماینده سومین کارکرد به شمار می‌رود.

پس از این نخستین برخورد، تا پایان قرن دوم پیش از میلاد به طول

1. hethitisch

2. Suppiluliuma

3. Mattiwaza

4. Mittanireich

5. Indra

6. Nāsatyas

می‌انجامد تا ایرانیان در غرب از نظر تاریخی قابل ردیابی شوند، و آن هم نه از منظر ادبیات بلکه از لحاظ باستان‌شناسی. در خرابه‌های تپه سیلک در منظره مدیوم لایه‌ای است که می‌توان آن را به اقوام ایرانی منسوب دانست.

حوالی سال ۸۵۰ پیش از میلاد اقوام غربی ایران، مادها و پارتها نیز در واقعه نگاریهای شاهان آشوری پدیدار می‌شوند و بعدها به مدد منابع آشوری و بابلی می‌توان تاریخشان را دنبال کرد تا زمانی که مادها به صورت قومی پیشرو کمی پیش از سال ۶۰۰ قبل از میلاد با دولت بابل امپراتوری آشوری را به تمامی نابود کردند. بدین ترتیب اقوام غربی ایرانی سرانجام در پرتو درخشان تاریخ پا نهادند.

ما مشتاق آگاهی بیشتر از مناسبات شرق هستیم، اما در اینجا با فقدان مدارکی مانند آنچه در غرب در دسترسمان بود، روبه‌رویم. تنها می‌توانیم از طریق شیوه‌های غیرمستقیم از متون اوستایی، گاهان و یشت‌ها برخی اطلاعات تاریخی را به دست آوریم که در حال حاضر هماهنگ کردنشان با مناسبات غربی ناممکن است، بنابراین برای تاریخ‌شناسی وابسته به حدس و گمان هستیم. البته روایات تاریخی در اختیار داریم، اما بخش عظیمی از آنها بر اسطوره / افسانه استوار بوده‌اند.

این موضوع بیشتر درباره نخستین سلسله از فرمانروایان غرب ایران باستان صدق می‌کند، قالب‌های اسطوره‌ای از گونه «انسان نخستین» یا «شاه نخستین»، قالب‌هایی هستند که از نظر اسطوره‌ای به مثابه نابودکننده اژدها ظاهر می‌شوند. دومین سلسله شامل هشت فرمانرواست که عنوان کوی^۱ [۱] و تعینی کاملاً انسانی دارند. در این کویهای هشتگانه سلسله‌ای کاملاً تاریخی از فرمانروایان غربی ایران رُخ می‌نمایند که بر اساس منابع پهلوی به پنج نسل تقسیم می‌شوند. اگر هر نسل را چهل سال به شمار آوریم زمانی معادل دویست

سال به دست می آید. پس از آخرین کوی باید وجود یک دولت میانی را متصور شویم، زیرا در این زمان، هنگامی که زرتشت از شرق برخاست از کوی ای به نام ویشتاسپ^۱ [۲] یاد می شود که حامی زرتشت بود، اما در کنار او کویهای دیگری حکومت می کردند. بدین ترتیب کشوری بزرگ تحت فرمانروایی یک کوی منحصراً وجود نداشت. به دلایل مختلف، ظهور زرتشت را نمی توان دیرتر از سال ۶۰۰ ق.م. دانست. اگر فرمانروایی یکپارچه را دو بیست سال و عصر دولت میانی را دست کم ۵۰ سال به حساب آوریم، به زمانی حوالی ۹۰۰ - ۸۵۰ پیش از میلاد می رسیم. طبیعتاً این محاسبه قطعی نیست، اما می تواند وضعیت دشوار تحقیق را کمی روشنتر کند. اگر تا حدودی درست باشد به هر حال به همان تاریخ نگاری مشابه غرب می رسیم بی آنکه بتوانیم بگوییم، ساکنان شرق و غرب ایران در همین زمان به ایران کوچ کرده اند. از سوی دیگر، محیط اقتصادی و اجتماعی شرق را بهتر از غرب می شناسیم و می دانیم که در آن سه طبقه وجود داشت: روحانیان، سپاهیان و دامدار - کشاورزان. در کنار تقسیم بندی اجتماعی، تقسیم بندی سیاسی به خانواده، نَمنا^۲، روستا (ویس^۳)؛ قوم (زنتو^۴) و ده (دهیو^۵) وجود داشت. از لحاظ اقتصادی بیش از هر چیز گاو اهمیت داشت، اما در کنار دامداری، کشاورزی نیز نقشی انکارناپذیر ایفاء می کرد.

دین، همان دین آریایی کهن و موروثی هندوایرانی بود که بسیار به آیین ودایی^۶ هندی شباهت داشت.

خدایگان بسیاری پرستش می شدند که همگی در معبدی مشترک و بر اساس نظام کارکردی^۷ دسته بندی می شدند که در خاور نزدیک به آن برمی خوریم [۳]. این بدان معناست که خدایان مشخصی نمایندگان کنش های

1. Vištāspa

2. nmāna

3. Vīs

4. Zantu

5. Dahyu

6. Vedische Religion

7. Funktionelles System

قدرت بودند و خدایان دیگری نمایندگان کنش‌های مربوط به جنگ، در حالی که گروهی دیگر کار تغذیه و خوراک جامعه را برعهده داشتند و همزمان نمایندگان توده و آحاد مردم بودند. به این خدایان باید یک الهه مؤنث را نیز افزود که با هر سه کنش در ارتباط است، اما با سومین کارکرد، گویی از درون پیوند خورده است. خداوند - خدایان این نظام نوعی به اصطلاح زنجیره خدایی می‌سازند که از یک خدا آغاز می‌شود و به خدایی دیگر پایان می‌پذیرد که بیانگر آغاز و پایان هستند. و نیز یادآور می‌شویم که خدایان کارگزار در احاطه خُرده‌خدایانی هستند که مُلازمان خدایگان مربوطه‌اند و در خصوصیات آنها نقش دارند. اگر ما در مطابقت با این نظام، کهن‌ترین پرستشگاه دسترسی‌پذیر شرق ایران را جای دهیم، تصویر زیر حاصل می‌شود. (بر اساس دومزیل)

خدای آغازکننده: وای^۱ یا وات^۲ ایزد هوا یا باد.

۱. کارگزار قدرت: اهورامزدا^۳، میترا، به همراهی سروش^۴ و رشن^۵ که هر دواز سوی آیریامن^۶ همراهی می‌شوند؛

۲. کارگزار جنگ: ایندرا - ورثرغنه^۷ و وای.

۳. کارگزار جمع و همبستگی: نهیثیه‌های^۸ دوگانه، ایزدبانو اردویسور^۹، آناهیتا^{۱۰}، خدایان پایان، اثیر^{۱۱} ایزد آتش.

جالب است که وای جایگاهی دوگانه دارد؛ زیرا نه فقط خدایی آغازین است که نماینده کارکرد دیگری نیز هست. نمی‌توان به درستی یا به تردید گفت که آیا این مسئله نوعی تکوین خاص ایرانی است یا نه.

خدایان کنش جمعی و روزی‌رسان، دو نهیثیه و ایزدبانو اردویسور آناهیتا

1. Vayu

2. Vāta

3. Ahura Mazdā

4. Sraoša

5. Rašnu

6. Airyaman

7. Varthraghna

8. Nāhāithyas

9. Ardvī sūrā

10. Anāhitāl

11. Atar

فقط تا حدی صورتهای محسوس دارند. نهیثیه‌ها در مانگر و رهاکننده از نیاز و فقر و بیماری‌اند، و بسیار رنگ‌باخته. وجه طبیعی آنها آب و گیاهان را پدید می‌آورد. اینکه آیا نامهای بعدیشان، هورواتات^۱ (خرداد، سلامتی) و امرتات^۲ (نامیرایی) از دوران پیش‌زرتشتی مایه می‌گیرند، مشخص نیست. به عکس ایزدبانو آناهیتا صورتی محسوس دارد که به هر حال بعدها مانند دیگر خدایگان سه کارکردی، اختصاصاً به آنها خواهیم پرداخت [۴]. در کنار دیدگاه کنش سه گانه نوعی بینش کیهانی نیز پا به عرصه می‌گذارد که بالاترین خدا را با کل هستی یکسان می‌شمارد. کیهان به سه بخش تقسیم می‌شود، سه جهان: آسمان، جو و زمین.

خدایان نمایندگان این سه جهانند و با هم پیکر اهورامزدا را می‌سازند. در هستی، آسمان بالاترین جایگاه را دارد و بر این اساس خدایان کنش نخستین، نمایندگان آسمان‌اند، در حالی که خدایان جنگجوی کنش دوم، نماینده باد هستند که در کیهان جایگاه میانی را در اختیار دارد. زمین به عنوان پایین‌ترین جایگاه در عالم کیهان، از جانب خدایان کنش سوم یا ایزدان روزی‌دهنده اداره می‌شود. بدین ترتیب اهورامزدا همه - خدایی در معنای پرستشگاهی کلمه است که عناصر جهان را در خویش گرد آورده است. این دیدگاه نوعی هماهنگی میان جهان و انسان را می‌پذیرد: تعامل خرد کیهان - کلان کیهان. ظهور زرتشت تقریباً به مثابه گسستگی در این دین کهن ایرانی است، که در ادامه بیشتر به آن خواهیم پرداخت [۶]. دینی که او بشارت‌دهنده‌اش بود آشکارا و تا حدی با شتاب در شرق ایران قدرت یافته و همزمان به تدریج مسیر غرب ایران را در پیش می‌گیرد.

ج) اینجا در غرب میان پارسیان به ظاهر، گونه‌ای خاص از دین حاکم بوده که در کلیات با آنچه در شرق وجود داشته مطابقت دارد. در اینجا نیز اهورامزدا

بالاترین خدا است که در احاطه پرستشگاهی قرار داشت و در کنار او مهر (میترا) جایگاهی ویژه داشت.

در میان مادها فرقه‌ای روحانی وجود داشت، مغانی که هم بر آیین‌های پرستش و هم بر جهان‌بینی و تعاملات مذهبی احاطه داشتند. آنها به گونه‌ای خدای زمان - سرنوشت را به عنوان خدای اعلیٰ باور داشتند. این نظام دینی که دارای طبیعتی به غایت بدبینانه و تقدیری بود بر جانمایه اندیشه ایرانی و تأثیری شگرف بر جا گذاشته و در کنار مذهب زرتشتی، مهمترین موج دینی واقعی در ایران بوده است [۷].

دیانت زرتشتی میان هخامنشیان نخستین، هنوز جایی برای خود نگشوده بود. شاهان بزرگ هخامنشی در آغاز هیچ‌کدام طرفدار زرتشت نبودند و بسیار بعید می‌نماید که اصلاً به معنای واقعی، آدمهای معتقدی بوده باشند. گرچه آیین زرتشتی تا حدی به شتاب تمام عناصر مذهب قومی ایران را در خود جای داد، اما دیانتی که شاهان هخامنشی به کار گرفته بودند با قربانیان خونین و حتی انسان‌کشی‌هایشان، حتی با زرتشتی‌گرویی به شدت التقاطی نیز فرسنگ‌ها فاصله دارد. اینکه دیانت زرتشت حتی در غرب هخامنشی نیز به مرور زمان جایگاهی محکم می‌یابد، ناشی از تقویم معتبر آنجاست. این تقویم به گونه‌ای تنظیم شده که نقطه آغاز آن، فهرستی برجای مانده از نظام در واقع زرتشتی برای خدایان کارگزار بوده است. اما این نظام زرتشتی به دست مغان و بر اساس اصول زروانی تنظیم شده بود. بنابر این گواه آن است که مغان زروانی حتی روایات زرتشتی را نیز پذیرفته، اما به آن قالبی زروانی داده بودند و بدین ترتیب جریان التقاطی دیگری آغاز شده بود [۸].

قلمرو جهانی هخامنشیان، قلمرو تاریخی قدرتمندی بود. عظیم‌ترین امپراتوری‌ای که جهان تا آن زمان به خود دیده بود. در این امپراتوری شاهنشاهان اصولی را به واقعیت رسانده‌اند که به وضوح مبنی بر اصول

اندیشمندانه‌اند. بنابراین مثلاً در اینجا نخستین بار اصل مُدارا در خاور نزدیک مطرح می‌شود.

شاهنشاهان در عمل جایگاهی عظیم داشتند، زیرا دارندگانِ ایدئولوژی شاهانه بودند که به شاه به مثابه موجودی خدایی می‌نگریست. وجود او کانون بروز افسانه‌ای شاهی بود که شگفت‌انگیزترین ماجراها را از تولد و تربیت او روایت می‌کرد [۹] اما برخلاف جایگاه خدایی‌اش قدرت او نامحدود نبود. اصول حقوقی معتبر به مثابه چیزی که می‌توان آن را مشاهدات تاریخی نامید، محدودیت‌هایی را به کردار او وارد می‌کردند. شاه باید برای پیروانش الگویی تمام‌عیار می‌بود [۱۰].

باید اضافه کرد که قدرت سیاسی او نیز به سبب حضور نیروهای فتودال در ترکیب دولتی محدود می‌شد. ساتراپها (شهرداران) بسته به منظری که از آن نگریده می‌شوند، از سویی کارمندانِ شاهی‌اند و از دیگر سو بزرگ‌زادگانی مستقل. از آغاز دوران هخامنشی تا پایان دوران ساسانی اندیشهٔ زمینداری بر بخش اعظم ایران حاکم بود.

به مرور زمان قدرت مرکزیِ شاهی موفق شد گرایش‌های زمینداری را از طریق سازمانهای دولت - کارمندی مهار کند، اما این گرایشات با نیرویی قدرتمند از زمانی به زمان دیگر پیش می‌تازند. پیمان وفاداریِ هم‌پیمانان، بارها و بارها شکسته می‌شود. اندیشهٔ زمینداری از آنجا که نه تنها با حیات سیاسی بلکه تا حد بسیار بالایی با زندگیِ نظامی عمیقاً پیوند خورده بود، در تاریخ ایران اهمیتی سرنوشت‌ساز داشته است. در عوض، شاه در پرتو مناسبات ارباب - رعیتی کمترین امکان را برای نظارت و حتی تسلط بر نهادهای زمینداری داشت [۱۱].

نفوذ اندیشهٔ ایرانی که از پادشاهی هخامنشیان آغاز گشت، در خاور نزدیک بسیار عظیم بوده و می‌توان در حوزهٔ زبان از طریق تعداد قابل ملاحظهٔ واژگان قرضیِ ایرانی در زبانهای سامی به آن پی برد.

د) پس از سقوط شاهنشاهی هخامنشی با پایه گذاری سلسله پارتها، باشتابی باورنکردنی نوعی واکنش ایرانی در برابر ارتش پیروزمند اسکندر که در پی جایگزین کردن یونان مآبی^۱ بود شکل گرفت. به همراه پارتها از شرق موجی از نیروی تازه نفس می رسید. حکومت پارتها دارای شالوده ایران شرقی و از این رو از منظر نظامی متکی به سپاهیان سواره بود و از دیدگاه سیاسی تا حدودی با تکیه بر اصول فتودالی شکل گرفت. در این میان پارتها توانستند به یاری دسته ای از عوامل مناسب ۵۰۰ سال جایگاه خود را تثبیت کنند و در طی این دوران، فرهنگی شکوفا را به عرصه ظهور برسانند. خدمات فرهنگی پارتها به ویژه در حیطه دینی را نباید دست کم گرفت.

در عصر پارتها تأثیر عظیم دینی ایران در خاور نزدیک با موفقیت همراه است. عقاید آخرت شناختی و رستاخیزباوری (Apokalyptisch) همواره برای مذاهب ایرانی اهمیت داشتند. اما اکنون چنین تصوراتی در بین النهرین و سوریه - فلسطین گسترده اند و همه جا به خصوص از سوی یهودیان با شگفتی پذیرفته شده اند. تعالیم آخرالزمانی ایرانی به یونانی برگردانده شدند و از این طریق تأثیری ژرف برجای گذاردند. حتی در آسیای صغیر جایی که آماج جمعیت ایرانی در مناطق شرقی بسیار بود [۱۲]. فرجام شناسی ایرانی با آموزه های خود پیرامون سرنوشت روح پس از مرگ، با اندیشه های مربوط به پاداش و جزا در جهان دیگر، با امید نوعی رستاخیز جسمی، بیش از همه چیز از جانب یهودیان با تمام توان مورد پذیرش قرار گرفت و با رستاخیزباوری برجای مانده در عهد عتیق درهم آمیخته است. پارتها سرزمین اجدادی مادها را تصاحب کرده و به واسطه آن وارثان اندیشه مغان مادی شدند. مغان در دوران فرمانروایی پارتها همچون روزگار هخامنشیان ادعای پیشوایی مذهبی

ستایندگانِ زروانی‌گری هستند. اما همچون عصر هخامنشی، زروانی‌گری در پوشش دیانت زرتشتی پنهان است. آن‌گونه که آنها مستعد التقاطی‌گری بودند به هر حال از هر نظر تعاملات التقاطی‌گری را ترجیح می‌دادند. پیدایش اساطیر میتراپی که خارج از حیطه فرمانروایی پارتها و به اصطلاح بر زمین دشمن خونی‌شان، رومیان، بسیار گسترش یافته بود، در این دوران و این فضا به شمال غرب ایران تعلق داشت.

پیشگویی‌های گوناگون، بخشی به زرتشت و بخشی به پشتیبان او یعنی ویشتاسب (هیستاسپس^۱ یونانی) بازمی‌گردد که در صدد پیشگوییِ شکست رومیان و پیروزی ایرانیان هستند [۱۳].

زاده شدن پادشاه نجاتبخش، در این راه تعیین‌کننده خواهد بود. حتی همه نوشته‌های سوری نیز محتوای این پیشگویی‌ها را توسعه داده‌اند [۱۴] با حسرت چشم به راه ستاره‌ای در آسمانند که زادن «پادشاه بزرگ» را بشارت دهد. آن دسته از پیشگویی‌ها که در افسانه‌های شاهان پارتی به کار رفته و دشمن بزرگ رومیان، میتراداتیس اوپاتور^۲ اهل پونتوس^۳ را به عنوان ناجیِ منتظر نشان داده، به عنوان ابزار تبلیغ سیاسی مؤثر واقع شده است.

ماهیت تقدیرانگاریِ زروانی‌گری، نوعی برداشت ناامیدانه نسبت به هستی را به همراه دارد که در ادبیات حماسی عصر پارتها بروز می‌کند [۱۵]. واضح است که اساساً به خاطر ارزشگذاریِ بدبینانه روزگار و هستیِ تنمند، تقریباً با نوعی برداشتِ جهان - ستیزانه مورد ستایش قرار می‌گیرد که روحِ ریشه گرفته از خدا باوری را به مثابه عنصری والا در انسان مورد توجه قرار می‌دهد و برای رهاییِ روحِ بشری از زندان حیات خاکی تلاش می‌کند. تنها مسئله مهم پی بردن به مقصد حقیقی انسان است. این به اصطلاح همان

1. Hystapes

2. Mitradates Eupator

3. Pontus

گنوسیسم^۱ است. از منظر تعاملات کلان‌کیهان - خردکیهان، ناجی به منزله گنجینه عناصر نجاتبخش والا در انسان نگریسته می‌شود، به منزله گنجینه جانها. بنابر این خود ناجی باید نجات یابد. در دوران پارتها این باورهای عرفانی به تمام معنا در سرودی به نام «سرود مروارید» تجلی یافته است. به نظر می‌رسد این منش به فضای دلاورپرور بزرگزادگان پارتی اختصاص داشته است، زیرا زبان به اصطلاح هنری - مذهبی، بسیاری از واژگان فنی و نشانگانی را که حتی امروزه در ادبیات حکیمانه محسوس است از این محیط برگرفته است [۱۶].

این ادبیات حکیمانه، که همواره در ایران مورد توجه بوده، دربرگیرنده فهرستی بلندبالا است. از دوران پارتها نوعی «ادبیات درگیریه‌های طبقاتی» می‌شناسیم، نحله‌ای که در شرق کهن کاملاً شناخته شده است [۱۷].

حکمت چه به لحاظ مذهبی و چه از نظر عقلی اثبات شده است. از این رو حتی شامل اندیشه‌های مربوط به روابط زن و مرد نیز هست. چنانچه در ادبیات حماسی عصر پارتها در داستان ویس و رامین، نوعی کنش بدبینانه و شکاکانه را نه تنها در برابر موجودیت انسانی به‌طور اعم، بلکه حتی در اظهارات بدبینانه درباره عشق زن و مرد، می‌یابیم، اما در کنار آن عبارات تأثیرگذاری از استواری در عشق را نیز می‌بینیم [۱۸].

عصر پارتها عصر تبادل اندیشه میان غرب و شرق است. اگر در این مورد نیز به پدیده‌های زبانی توجه کنیم، می‌بینیم که تعداد کلمات کلیدی ایرانی در زبانهای سامی خاور نزدیک رو به فزونی گذاشته، در حالی که تأثیری در خلاف این جهت با حجمی متناسب به هیچ‌رو قابل استنباط نیست. حتی تعداد واژگان کلیدی یونانی نیز در زبان پارتی یا فارسی میانی به حد عجیبی اندک است. این بررسی‌ها به وضوح نشان می‌دهند، که نفوذ خرد از ایران به سمت

غرب بوده و نه به عکس. این امر حتی از طریق بررسی‌های دیگر نیز قابل اثبات است.

این شاید مهمترین دوران در تاریخ اندیشه ایرانی — اما بسیار اندک شناخته شده — بیشتر به کار گسترش اندیشه‌های مربوط به جهان بینی ایران در خارج از ایران آمده است. این دوران، عصر تخمیر مذهبی و نوآفرینی به شمار می‌آید. جهت‌گیریهای مذهبی و اندیشمندان و بنیانگذاران مذهبی سر برمی‌آورند که از میانشان مانی مهمترین شخصیت است.

ه) مانی نماینده گذار به عصر ساسانی است. سقوط اشکانیان و به قدرت رسیدن ساسانیان در تاریخ اندیشه ایرانی، تحول اجتماعی عظیمی به شمار می‌رود. پس از نخستین اقدامات سامان بخشی اردشیر اول (۲۴۲ - ۲۲۶ پ.م.) و به خصوص در عصر شاپور اول^۱ (۲۷۳ - ۲۴۳ پ.م.) و جانشینانش، دین زرتشتی به جایگاه دین دولتی ارتقاء می‌یابد. نیروی محرک این گام دشوار، موبد اعظم کرتیر بود که با مانی دشمنی می‌ورزید و حتی موجب سقوط مانی شد. با دستگیری و مرگ مانی، خیال کرتیر از مهمترین رقیب سیاسی - مذهبی خود آسوده گشت. مدتها به نظر می‌رسید که گویا شاپور و پسرش اورمزد، مانویت را به دیانت زرتشتی ترجیح می‌داده‌اند. به هر حال آنها هر دو به مانی در تبلیغ مذهب آزادی کامل داده بودند. بدین ترتیب کرتیر نمی‌توانست در حضور شاپور برنامه‌اش را تحقق ببخشد، زیرا در حضور این فرمانروای توانمند باید آشکارا نقشی نوکر مآبانه می‌داشت. در واقع اردشیر و شاپور روند تدابیر اجباری دولتی را آغاز کرده بودند. اردشیر نه تنها در هر استان یک ساتراپ^۲، بلکه یک موبد گماشت که بدین ترتیب هر استان هم یک حاکم دولتی و هم یک رهبر روحانی داشت. علاوه بر این، درمی‌یابیم که او «بسیاری از کسانی را که پیروان آئین‌های دیگر بودند به نیایش در برابر

1. Satrap

2. Šāpuhr

خورشید و آتش واداشت»^۱. دربارهٔ شاپور می‌دانیم که به‌هنگام لشکرکشی در برابر روم فرمان داد تا در ایالت‌های تازه فتح شده آتشکده‌های نو بنا کنند. اما تدابیر اجباری در حوزه‌های گسترده، تازه زمانی صورت گرفتند که کرتیر آزادی عمل یافت. آن‌گونه که کرتیر در یک سنگ‌نبشته با افتخار شرح می‌دهد معتقدان به آئین‌های غیرزرتشتی و از همه بیشتر یهودیان، مسیحیان، مانویان و بوداییان بی‌رحمانه مورد پیگیری قرار گرفتند [۱۹]. بدین ترتیب حرکتی آغاز شد که نوعی گسست کامل از سیاست مذهبی هخامنشیان و برای اقلیت‌های مذهبی حکومت ساسانیان بدشگون بود.

آئین زرتشتی، که به‌عنوان دین دولتی اعلام شد، از همان آغاز التقاطی بود، اما اینک آموزه‌های زرتشت به برکت تفسیرهای زروانی بیشتر التقاطی می‌شد. چگونگی پیدایش این روند، گرچه در جزئیات همچنان نامعلوم می‌ماند، اما موجهای اصلی این تغییر تا حدی قابل شناسایی‌اند.

در این امر باید دو دسته از روحانیان بزرگ را دخیل دانست: مغان ماد یا موبدان متصل به شهر شیز در آذربایجان؛ به‌عنوان پایتخت (مرکز) و هیربدان پارسی مرتبط با شهر استخر^۲ در استان پارس به‌عنوان نقطهٔ مرکزی تأثیرگذاریشان. این هیربدان، روحانیان آتش‌پرست بوده‌اند. اما همین امر دربارهٔ مغان نیز همواره صادق بوده است. در اینجا هیچ تناقضی یافت نمی‌شود. اما مغان صاحب روایات مکتوبی بودند که گرچه سنت‌های زرتشتی را دربر می‌گرفته، اما اساساً جوهره‌ای زروانی داشتند [۲۰]. این روایات، «زند^۳» یا دانش‌نامیده می‌شدند. به‌عکس هیربدان، محافظان، روایت شفاهی زرتشتی‌اند که البته نباید با آموزه‌های زرتشت اشتباه گرفته شود، بلکه دارای نوعی ماهیت التقاطی و البته احتمالاً مصون از هجوم سنگین زروانی‌گری بوده

۱. تاریخ‌نگاری آریل: ۶۲

است. این روایت شفاهی اپستاک اوت زند^۱، خوانده می‌شد که بعدها به نام «اوستا و زند» تعبیر شد (ویکاندر).

در اینجا نوعی همجوشی صورت می‌گیرد: موبدان و هیربدان با هم پرستشگاه زرتشتی دولت را تأسیس می‌کنند، که ضمن آن موبدان بر هیربدان چیره می‌شوند و طبقه نخست را به دست می‌آورند (ویکاندر).

در واقع در اینجا اپستاک به عنوان کلمه مذهبی پیروز می‌شود، اما می‌دانیم که برخی روایات بخش‌های گمشده اوستا از زند زروانی ریشه گرفته‌اند. شیز به عنوان مرکز فرهنگی عملاً جایگاهی قدرتمندتر از استخر داشت. اگر به کل ماجرا نگاه کنیم بی‌شک مغان بازی را برده‌اند، و البته نه بدون مبارزه و نه به یکباره. نقش کرتیر، که بسیار تعیین‌کننده بوده، تا حدی مبهم می‌ماند، زیرا او در سنگ‌نبشته‌اش (نقش رجب خط ۲۷f) خود را هم موبد و هم هیربد می‌خواند. اما از آنجا که سنگ‌نبشته‌اش به پارسی میانه نگاشته شده، احتمالاً در وهله نخست باید او را هیربد^۲ شمرد. دین زرتشتی به عنوان دین دولتی بدین معناست که زندگی سرشار دینی دوران گذشته به پایان می‌رسد. اینک زمان تحکیم و تثبیت فرارسیده است.

نباید شک کرد که این ظهور دین با مبارزه علیه مانی و مانویت پیوندی درونی داشته است (نیبرگ). مانی و پیروانش به کتابهای مذهبی اشاره داشتند که در آنها الهاماتی را که بر او شده، نگاشته بودند. به همین دلیل کاملاً ضروری بود، نسخه بدلی ساخته شود، نوعی مذهب که می‌شد درباره تاریخش چه بسا به گونه‌ای اسطوره‌ای شگفت‌انگیزترین چیزها را روایت کرد [۲۱]. حتی امکان دارد دین مسیحیت که در این دوران در ایران با موفقیت تبلیغ می‌شد، به وضعیتی تازه رسیده باشد.

بدین ترتیب نیروی نوآوری دین ایرانی از رمق افتاده و وضعیت دینی در

پایان دوران ساسانی این گونه قابل تشخیص است که دیانت زرتشتی نقش خود را به تمامی ایفاء کرده است. مسیحیت، مانویت، بودائیسیم رایج در بخش‌های شرقی، زروانی‌گری^۱ و بدبینی تقدیرانگاران در برابر هم به مبارزه ایستاده‌اند.

یادداشت‌ها

۱. ر.ک. ص. ۱۵۳ و یشت ۱۳ بندهای ۱۳۰-۱۳۲.
۲. ر.ک. ص. ۱۲۴.
۳. ر.ک. ص. ۱۹.
۴. ر.ک. ص. ۱۴۵.
۵. ر.ک. ص. ۵۹.
۶. ر.ک. ص. ۱۵۱.
۷. ر.ک. ص. ۹۱.
۸. ر.ک. ص. ۲۷۷.
۹. ر.ک. ص. ۳۲۹.
۱۰. سنگ‌نبشته بزرگ بیستون، ستون ۴.
۱۱. ر.ک. ص. ۳۳۲ به بعد.
۱۲. ر.ک. ص. ۲۵۴ به بعد.
۱۳. ر.ک. ص. ۲۵۴.
۱۴. ر.ک. ص. ۲۵۷.
۱۵. ر.ک. ص. ۱۰۷ و ۱۱۷ به بعد.
16. vgl. Widengren, Iranisch-Semistische Kulturbegegnung in parthischer Zeit, S.39f., 59f.
17. Vgl. den parthischen Text Draxt āsūrīk, BSOS2;S:637f.
18. von Wis ou Ramin sind Auszüge und Referate publiziert von Graf, ZDMG23; S:375f.
۱۹. ر.ک. ص. ۲۸۰.
۲۰. ر.ک. ص. ۹۱.
۲۱. ر.ک. ص. ۳۴۱ و ۳۴۷ به بعد.